

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریر درس شرح کتاب الحجّه اصول کافی

آیة الله سید محمد مهدی میرباقری

جلسه شماره ۷ به تاریخ ۹۹/۸/۲۰

بیان مرحوم مجلسی در شرح فراز پایانی روایت هشام بن حکم - تبیین مقام اعراف و راه معرفت الهی بوسیله حجج الهی
شروع بحث حکمت الهی در روایت و جاری شدن حکمت الهی بدست انبیاء حکیم

تبیین ذیل روایت هشام بن حکم

بحث در روایت هشام بن حکم بود. صدر روایت در بیان مرحوم مجلسی و صدر المتألهین را در اثبات ضرورت بعثت انبیاء بیان کردیم. در بیان مرحوم مجلسی بحث بر سر نیاز و رسیدن به هدف معرفت و عبودیت بود. در بیان مرحوم صدرا هم بحث نیاز به امنیت برای معاد و عقوبت اخروی و تامین نظام عادلانه در معاش بود.

ذیل روایت ادامه ای دارد که این را هم در بیان بزرگان بررسی می کنیم. در ذیل آمده است: «ثُمَّ تَبَّتْ ذَلِكَ فِي كُلِّ دَهْرٍ وَ زَمَانٍ مِمَّا أَتَتْ بِهِ الرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ مِنَ الدَّلَائِلِ وَالْبُرَاهِينِ لِكَيْلَا تَخْلُوَ أَرْضُ اللَّهِ مِنْ حُجَّةٍ يَكُونُ مَعَهُ عِلْمٌ يَدُلُّ عَلَى صِدْقِ مَقَالَتِهِ وَ جَوَازِ عَدَالَتِهِ»

مرحوم مجلسی دو تقریب عمده دارند. تقریب اول شان این است که حال که ضرورت بعثت انبیاء روشن شد، حال این سوال مطرح است که ما چطور باید آنها را بشناسیم؟ حضرت در روایت فرمودند در هر دورانی وجود نبی از طریق آیات و معجزات اثبات می شود. «دلایل و براهین» در روایت همین است و طریق اثبات نبی خواهد بود. این را خدا قرار می دهد تا زمین از حجت خالی نشود و باید هم بشکلی باشد که مردم مطمئن باشند که او پیغمبر است و قول او صادق است و عمل او مطابق عدل است. احکام و سنن و قوانینی که می آورد، صدق و عادلانه بودن آن با همین نشانه ها ثابت شود.

یعنی در این تقریب دو نکته بیان می شود. اولاً که در هر دوره ای باید نبی باشد و الا زمین از حجت خالی می شود و خدا اجازه نمی دهد که ارتباط انسان ها با او قطع شود و حجت برداشته شود. ثانیاً باید همراه او نشانه هایی باشد که صدق و عدل او را قول و عمل نشان دهد. تعبیر به «عَلَمٌ» را ایشان مفتوح خوانده اند به این معنی که با انبیاء نشانه هایی هست که همان براهین و دلایل است.

شبيه همین تقرب را مرحوم صدرا هم دارند لکن ایشان لفظ «علم» را به کسر خوانده اند. به این معنی که باید همراه نبی علمی و معارفی باشد که صدق مقال و جواز عدالت در واقع بر همین علم استوار است. و الا براهین و دلائل صرفا برای اثبات نبوت اوست. حجت ظاهریه همین رسولی است که با براهین و دلائل و معجزه ثابت می شود، ولی در واقع آن حجت اصلی که در دست انبیاء است علمی است که خدا در اختیار آنها قرار می دهد. انبیاء حجت ظاهری هستند و واقعا حجتی که بین ما و خداوند متعال هست آن علم و وحی است که خدا در آنها قرار داده است.

اما تقرب دوم مرحوم مجلسی که در واقع چند بیان در آن ذکر کرده اند ولی به یک نکته برگشت می کند، این است که وقتی نبی اثبات می شود اینطور نیست که در زمانی یک رسول مبعوث شود و بعد از دنیا برود و ما در زمان های دیگر نیاز به حجت الهی نداشته باشیم. بلکه خداوند متعال اوصیاء انبیاء را در هر زمانی قرار می دهد که اینها هم حجت الهی در زمین هستند و هیچ وقت زمین از حجت خالی نمی شود. البته راه اثبات این اوصیاء براهین و آیاتی است که انبیاء ارائه می کنند. ان شاء الله در آینده این ذیل را دوباره توضیح خواهیم داد.

بررسی دامنه اضطراب به حجت در روایت ابن الکواء

تا اینجا بحث از اضطراب به حجت را در کلام دو بزرگوار اشاره کردیم. ولی باید توجه کنیم که اضطراب ما به امام و حجت در کل کتاب الحجه فهم خواهد شد. یعنی به اندازه ای که شئون حجت شناخته می شود، اضطراب ما به او برای ما منکشف می شود. البته این از جهت نظری است و الا از حیث عملی انسان به مقداری که انوار معرفت امام در وجودش پیدا می شود، اضطراب خودش به امام را هم درک می کند. اگر امام در حد یک عالم فاضل شناخته شود، نیاز ما به او در ارتباط با خدا هم به همین میزان فهم می شود. اما اگر امام کسی است که یک زیارت جامعه کبیره در شان او گفته است نشان می دهد که واسطه ما با خداوند متعال یک چنین شخصی باید باشد. لذا ما در آینده با بررسی شئون و مقامات امام در وادی توحید این بحث را تنقیح خواهیم کرد. لذا این بحث به یک معنی مدخل بحث حجت بود و الا تفصیل این بحث در کل کتاب الحجه ادامه خواهد داشت.

قبل از اینکه وارد نکات کلیدی روایت بشویم، روایت مهمی در باب اضطراب هست که موضوع اضطراب و دامنه آن را قدری روشن می کند و لسان مهمی در این بحث دارد؛ که آن را مقداری بررسی می کنیم. این روایت «ابن الکواء» معروف است که در کتب متعددی مانند بصائر الدرجات و تفسیر فرات نقل شده است و مرحوم کلینی هم در کافی در باب «معرفت الامام» نقل کرده است.

در نقل کافی اینطور آمده است: «الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ الْهَيْثَمِ بْنِ وَاقِدٍ عَنْ مُقَرَّنٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ جَاءَ ابْنُ الْكَوَّاءِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ فَقَالَ نَحْنُ عَلَى الْأَعْرَافِ نَعْرِفُ أَنْصَارَنَا بِسِيمَاهُمْ»^۱ راوی سوال می کند که این مقام اعراف که بحث معروفی در سوره مبارکه اعراف است این چه مقامی است.

بحث اعراف بحث جدی است که مقام مشرف بر صراط است که بعدا مفصل این مقام را باید بررسی کنیم. لکن این روشن است که مقام اعراف و صراط مقامی است که باید افراد از آن عبور کنند تا بتوانند وارد بهشت شوند. عده ای عبور می کنند و وارد بهشت می شوند. عده ای اهل جهنم هستند و از صراط سقوط می کنند. عده ای هم در اعراف متوقف می شوند و برای عبور نیاز به شفاعت دارند. در آیه شریفه هم فرموده است که بر این مقام اعراف، رجالی هستند که مهیمن بر مقام اعراف اند و همه اهل محشر را به سیما می شناسند و مومن را از غیر مومن تشخیص می دهند.

حضرت در ابتدای روایت فرمودند ما آن رجالی هستیم که بر اعراف هستیم که همه انصار و یاران خود را به سیما می شناسیم. این بیان اولی است که در مورد اعراف هست که آن رجال مهیمن بر این مقام اعراف، ما اهل بیت هستیم.

تبیین مقام اعراف در نسبت معرفت الله

بعد در ادامه فرمودند: «وَنَحْنُ الْأَعْرَافُ الَّتِي لَا يُعْرِفُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا بِسَبِيلٍ مَعْرِفَتِنَا» یعنی خود وادی اعراف هم خود ما هستیم. وادی اعراف وادی از مقامات اهل بیت که در قیامت انسان باید از آن عبور کند و بحث صراط و عبور به سمت بهشت با همین بحث پیوند می خورد. لذا در همین روایت هم صراط در واقع مسیر عبور از وادی اعراف است. کسی اگر از اعراف و صراط آن عبور کند، به بهشت می رسد. لذا هم رجال مهیمن بر اعراف، خود امام است و هم این وادی محیط ولایت حضرت است. ایندو با هم منافاتی ندارد که امام مشرف بر اعراف باشد و این محیط هم وادی عبور ولایت آنها باشد که دوستان و محبین و اهل شفاعت خود را از آن عبور می دهند.

نکته مهم این عبارت این است که راه رسیدن معرفت الهی، معرفت امام است. اینکه امام مقام اعراف دارد یک معنایش همین است. ما برای سیر به سمت بهشت باید از وادی معرفت الله عبور کنیم که همان محیط اعراف است و حقیقت صراط همان جاست. این وادی معرفتی است که غیر از معرفت انسان در دنیا به خداست. کسی که در دنیا اهل معرفت الله و معرفت الامام باشد، می تواند آنجا هم از این وادی عبور کند. اعراف مقامی است که در قیامت در آنجا معرفت الله واقع می شود که که بوسیله، باب و صراط و سبیل و وجه که در این روایت اشاره شده است حاصل می شود.

^۱ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۸۴

دقیقا شبیه این بحث را در مسئله صراط داریم که در روایت بسیار مهمی در معانی الاخبار مرحوم صدوق اینطور فرمود: «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحُسَيْنِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو جَعْفَرٍ أَحْمَدُ بْنُ عَيْسَى بْنِ أَبِي مَرِيَمَ الْعِجْلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادِ الْعَرَزَمِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَاتِمِ الْمِنْقَرِيُّ عَنِ الْمُفْضَلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الصِّرَاطِ فَقَالَ هُوَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُمَا صِرَاطَانِ صِرَاطٌ فِي الدُّنْيَا وَصِرَاطٌ فِي الْآخِرَةِ وَ أَمَّا الصِّرَاطُ الَّذِي فِي الدُّنْيَا فَهُوَ الْإِمَامُ الْمُفْتَرَضُ الطَّاعَةَ مِنْ عَرَفَهُ فِي الدُّنْيَا وَاقْتَدَى بِهِدَاهُ مَرَّ عَلَى الصِّرَاطِ الَّذِي هُوَ جِسْرُ جَهَنَّمَ فِي الْآخِرَةِ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ فِي الدُّنْيَا زَلَّتْ قَدَمُهُ عَنِ الصِّرَاطِ فِي الْآخِرَةِ فَتَرَدَّى فِي نَارِ جَهَنَّمَ»^۲ یعنی صراط همان طریق معرفت الهی است که هم در دنیا است و هم در آخرت. در دنیا صراط امام است و در آخرت همان جسر و پل روی جهنم است. اگر کسی به معرفت امام برسد می تواند از آن صراط عبور کند. و اگر این معرفت را نداشته باشد از صراط سقوط به جهنم می کند؛ عبارات این روایت شبیه به ذیل همین حدیث ابن کواء هست.

در ادامه حدیث حضرت باز می فرماید: «وَنَحْنُ الْأَعْرَافُ يُعْرِفُنَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى الصِّرَاطِ فَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَنَا وَ عَرَفْنَاهُ وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرْنَا وَ أَنْكَرْنَاهُ» یعنی به بیان دیگر مقام اعراف آن است که خداوند ما حجت الهی را آنجا معرفی می کند. البته این معرفی امام در آنجا بعید نیست که معرفی در مختصات قیامت است و با معرفی امام در دنیا متفاوت است. کسانی که اهل این معرفت باشند، عبور می کنند و کسانی که این مقام را انکار می کنند، امکان عبور نخواهند داشت.

لذا روشن است کسی که اهل معرفت امام باشد ولو خطاها و مشکلاتی هم داشته باشد ولی اهل بهشت است. البته روشن است که بهشت هم مقامات دارد و حتی عبور از خود اعراف و صراط هم در افراد فرق هایی دارد. عده ای در اعراف براحتی عبور می کنند. عده ای مشقت و سختی هایی دارند. عده ای در اعراف متوقف می شوند که نیاز به شفاعت خاص خواهند داشت. در مقابل هم کسی که انکار امام می کند این معرفت الله نخواهد داشت و وارد بهشت نمی شود. بهشت جای مشرک و کافر که نیست. این همه زحمت انبیاء برای همین بوده است که انسان را از کفر و شرک تطهیر کنند و به بهشت برسانند. در بهشت که نجاست و پلیدی راه ندارد. خدا این همه قوا در اختیار نبی اکرم قرار داده است که قافله انسان ها را بهشت برساند و آنها را آماده آن مقامات کند. آنچه در سوره مبارکه بینه و فتح و آیات دیگر قرآن در بحث تفکیک ایمان و کفر و تمحیص و تمییز و مزایله گفته شده است ناظر به همین بحث است.

^۲ - معانی الأخبار، النص، ص: ۳۲

بله عده ای از اهل تقصیر هستند که مستضعف اند و حجت بر اینها تمام و امر بر آنها عرضه نشده است. اینها بعید نیست از روایات بدست آید که به نحوی این امر به آنها در بعض مراحل برزخ یا شاید قیامت عرضه خواهد شد و اگر به معرفت برسند، مجوز عبور از اعراف و صراط را خواهند داشت. اما بدون معرفت کسی عبور نخواهد کرد. بهشت دار معرفت و دار ولایه الله است. اصلا معنای شفاعت همین دستگیری و تطهیری است که انسان را به مقام معرفت برساند. شفاعت این نیست که فرد را با آلودگی که دارد به بهشت برساند. بهشت که جای نجاسات و پلیدی نیست. لذا در روایات هست که در مدخل بهشت چشمه ای است به اسم تسنیم؛ که امیرالمومنین علیه السلام اهل معرفت را به آن تطهیر می کنند و با آن حسد و مانند آن از صفات رذیله را ترک می کنند. انسان حتی با این صفات رذیله هم نمی شود وارد بهشت شود.

امام راه منحصره معرفت الله در عالم در روایت ابن الکواء

در ادامه حضرت نکته مهمی را بیان می کنند که اگر امام طریق معرفت الله قرار داده شده است این به چه بیانی است. تعبیر ادامه روایت این است: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَوْ شَاءَ لَعَرَّفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ وَ لَكِنْ جَعَلْنَا أَبْوَابَهُ وَ صِرَاطَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ» یعنی حضرت می فرمایند خدا اگر می خواست می توانست مستقیم خودش را به بندگان خود معرفی کند ولی اینکار را نکرده است و ما را طریق معرفت خودش قرار داده است.

این همان بحثی است که در مقابل مقدمه چهارم مرحوم صدر است که ایشان فرموده خدا اصلا ممتنع است که بخواهد بدون واسطه ما را تدبیر کند. در این تعبیر حضرت می فرمایند خداوند خودش نخواسته است که اینطور باشد. و معنایش این است که در این نظام حکمتی که خودش قرار داده است، اقتضای نوع خلقت و حکمت او این بوده است که ما را واسطه معرفت خودش برای شما قرار دهد. نه اینکه خداوند مضطر به واسطه در معرفت بوده است، بلکه حکمت آفرینش او اینطور است.

در ضمن باید توجه کرد که اقتضاء حکمت خود او غیر از مجبور بودن خدا به این کار است. خداوند متعال لوازم حکمت خودش را ملتزم است و خلاف حکمت خود عمل نمی کند. ولی این به معنی جبر و محدود بودن خدا نیست. اینکه تصویر کنیم که یک نظام احسنی در عالم در نفس الامر هست و خدا مجبور است که آن را خلق کند، این تصویر درستی نیست. ذواتی درست کنیم که خدا را ملتزم به خود می کند. نخیر؛ خداوند به مقتضای حکمت و علم خود اراده می کند و لوازم آن حکمت خود را هم پایبند است. ما باید توجه کنیم که این توصیفات که در نهایت خداوند را معاذالله مانند گوجه تصویر کنیم که ذاتش قرمز است و از آن مفری ندارد، خداوند متعال را از این شکل از تصویرگری باید تنزیه کنیم. شاید معنای آیه

«سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ * وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ»^۳ همین باشد که در توصیف خداوند متعال هرچه بغیر از وصف مرسلین باشد باید خدا را از او تنزیه کرد. فقط آنها هستند که در نقطه سلام نسبت به وصف هست.

لذا این تعبیر بیان می کند که اگر خدا می خواست می توانست جور دیگری خلق کند و دست او بسته نبوده ولی حکمت او این بوده که هرکسی حامل معرفت الهی بطور مستقیم نباشد. به تعبیری خداوند می توانست همه را در قوای معصوم خلق کند که خودش حامل وحی شود، ولی اینکار را نکرده است. روایاتی که بیان می کند که اگر شما گناه و خطا نداشتید، خدا مخلوقات را خلق می کرد، که اهل گناه می بودند، معنایش همین است. معنای این روایات این نیست که خدا گناه کردن ما را می پسندد؛ بلکه معنایش این است که خدا اراده اش بر این نبوده است که همه را معصوم خلق کند. خدا جوری خلق کرده است که امام معصوم پیدا شود و مومن تواب.

بعد توضیح می دهند که این طریق معرفت هم در قالب «باب» و «صراط» و «سبیل» و «وجه» خودش را نشان می دهد؛ همین شئون امام است که حجت را در طریق معرفت الهی تمام می کند. اینها مقامات حجج الهی است. کانه با آنها باب توحید گشوده می شود و بعد انسان دلالت به صراط مستقیم می شود و در این صراط هم هرکسی سبیلی به سمت خدا برایش قرار داده می شود؛ همانکه در قرآن فرمود: «وَيَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا»^۴ و بعد به مقام وجه الهی امام می رسد. اگر کسی این مسیر را طی کند خدا را در مقام وجه مشاهده می کند. «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَشَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»^۵ اینها همه شئونی هستند که در سیر در وادی معرفت الهی دخیل هستند.

در ادامه حضرت فرمودند: «فَمَنْ عَدَلَ عَنَّا وَلَا يَتَنَا أَوْ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا فَإِنَّهُمْ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ فَلَا سَوَاءَ مَنِ اعْتَصَمَ النَّاسُ بِهِ وَلَا سَوَاءَ حَيْثُ ذَهَبَ النَّاسُ إِلَى عُيُونِ كَدْرَةٍ يُفْرَعُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ وَ ذَهَبَ مَن ذَهَبَ إِلَيْنَا إِلَى عُيُونِ صَافِيَةٍ تَجْرِي بِأَمْرِ رَبِّهَا لَا نَفَادَ لَهَا وَلَا انْقِطَاعَ» یعنی کسی که از وادی ولایت امام خارج شود این از صراط معرفت بیرون است و از صراط وادی اعراف سقوط خواهد کرد. همه شئون زندگی انسان از حیات ظاهری و باطنی و فردی و اجتماعی، باید در این صراط و ذیل ولایت الله باشد.

به تعبیر دیگر این روایت یک اضطرار دیگری به امام را تصویر می کند. شما باید به وادی معرفت الهی برسید لذا در دنیا نیاز به باب و صراط و سبیل و وجه دارید. و با همین در آخرت هم وادی اعراف را طی می کنید و آن کسی هم که اهل این وادی را عبور می دهد، خود امام است که بر این مقام اعراف مشرف است. رجال این وادی خودشان هستند.

^۳ - سوره مبارکه صافات آیه ۱۸۰ و ۱۸۱

^۴ - سوره مبارکه فرقان آیه ۲۷

^۵ - سوره مبارکه بقره آیه ۱۱۵

البته قبول داریم که ظاهر این روایت بیش از اهل بیت عصمت و طهارت را شامل نمی‌شود و به این راحتی این روایت را نمی‌شود بر همه حجج الهی تطبیق کرد. در بعض روایات مثلاً هست که جناب خدیجه سلام الله علیها به این مقام اعراف نسبت داده شده است ولی اینکه همه حجج الهی در این مقام باشند از این روایت بدست نمی‌آید. ولی اینکه به نحوی همه حجج در بحث اعراف دخیل باشند قابل دقت است و باید بعداً بررسی کنیم.

ما این بحث را همانطور که گفتیم در طول بحث کتاب الحججه، به یک معنی دنبال می‌کنیم که حلقه واسطه بین ما و خداوند متعال چه شئونی دارد و حد اضطراب ما و دامنه آن در این بحث بیشتر توضیح داده شود. مرحوم کلینی یک باب در بحث توحید دارند با عنوان «النوادر»^۶ که در واقع روایاتی را آنجا جمع کرده اند که ارتباط بین توحید و امام را بیان می‌کند که به یک معنی این نقش وساطت امام بین ما و خدا را تبیین می‌کند. ایشان این روایات را در کتاب توحید قرار داده اند به این توجیه که در واقع کیفیت ارتباط خداوند با ما و دیگر مخلوقات را تبیین می‌کند؛ مسیر تحقق بندگی و عبادت را توضیح می‌دهد.

بررسی جایگاه حکمت در روایت هشام بن حکم

اما برگردیم به روایت هشام بن حکم که باید مقداری نکات کلیدی این روایت را بحث کنیم. نکته اولی که در روایت باید مورد دقت قرار گیرد بحث این است که خدا را به عنوان «حکیم» معرفی می‌کند که کانه این حد وسط استدلال است. اگر خداوند متعال حکیم نبود بحث از بعثت رسل از جانب او و از طرفی نیاز ما به انبیاء ثابت نمی‌شد. اهمیت این بحث وقتی می‌شود که در روایت مکرر بحث حکمت بیان می‌شود که خود این انبیاء هم باید حکیم باشند و مودب و موید به حکمت هستند. و مهمتر اینکه آنها مبعوث به حکمت هستند و باید همین حکمت را منتشر کنند.

باید دقت کنیم که این حکمت چیست. حکمت یک معنای ظاهری دارد که به معنی اتقان و استحکام در فعل است. به کسی حکیم گفته می‌شود که افعال او از استحکام و اتقان برخوردار است. لذا می‌گویند کار لهُو و لغو و عبث نمی‌کند؛ کاری که غرض ندارد انجام نمی‌دهد. و نیز ادامه هم می‌دهند که حکیم فقط کسی نیست که غرض درستی دارد و کارش لغو نبوده است، بلکه اسباب این کار را هم لحاظ می‌کند و تدبیر در رسیدن به آن هدف را هم انجام می‌دهد.

اتقان صنع به این است که اولاً هدف درست و متناسب داشته باشد ثانیاً این هدف و لوازم آن هم شدنی و قابل تحقق باشد. ثالثاً این کار و هدف را طراحی و تمهید می‌کند و در این مسیر امکان تدبیر و رساندن به آن را داشته باشد. لذا گفته می‌

^۶ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۴۳

شود که خداوند متعال ما را برای غایتی خلق کرده است و لذا برای رسیدن به آن غایت برای ما رسول و نبی قرار داده است.

خلاصه اینکه حکمتی در خلقت این عالم و خلقت انسان بوده است که اگر بخواهد محقق شود باید ارسال رسل شود. و نکته مهم است که خود این حجج الهی باید حکیم باشند. یعنی باید همان حکمت را واجد باشند که بتوانند آن حکمت را عالم جاری کنند. اگر امام آن حکمت الهی را بدست نداشته باشد، نمی تواند در حیات ما جاری کند. امری بدست حجت باید داده شود که آن غایات الهی را بتواند در ما به فعلیت برساند. انسان و جامعه حکیم در این مسیر تربیت خواهد شد.

اینکه خیال کنیم که بشر بدون انبیاء به حکمت دست پیدا می کند و دستگاه برای آن درست کنیم و کسانی که بیگانه با انبیاء هستند را حکیم نظر و عمل بدانیم اینها مشکل ما را حل نمی کند. اینکه حکیم را به عالمی تعریف کنیم که محصول رسیدن از بدیهیات به نظریات باشد و بعد او را هم بخواهیم بر شئون جامعه حاکم کنیم، اینها مشکلی را برطرف نمی کند. حکمتی که فلاسفه یونان به آن رسیده اند و مستقل از انبیاء تعریف می شود، اینکه حکمت نیست ولو یک جایی بدرد هم بخورد.

فرق بین ارسال انبیاء به سمت امت و خلقت امت برای انبیاء

البته اینکه می گوئیم خداوند یک غرضی از خلقت ما داشته است و لذا انبیاء را ارسال کرده است که این هدف محقق شود، به این معنی نیست که خدا انبیاء را برای ما خلق کرده است بلکه رسالت و شفاعت آنها برای غرض خلقت ماست. و این معنایش محور و اصل بودن ما نیست. اینکه بگوئیم خدا ما را برای عبادت خلق کرده است و بعد راه این خلقت انبیاء بوده است لذا غرض بندگی ما بوده است و انبیاء بستر این بندگی ما هستند، حرف تمامی نیست. اینکه ارض و ما فیها برای ما و مسخر ما باشد این اشکالی ندارد ولی اینکه حضرت برای ما و به تبع ما خلق شده باشد، حرف تمامی نیست. ما برای رسیدن به قرب نیاز به ارض و این کیفیت داشتیم و اینها برای ما قرار داده شده است. ولی خلقت انبیاء اینطور نیست.

ما گاهی جوری استدلال می کنیم که کانه انبیاء به تبع ما خلق شده اند. درحالی که اصل در عبادت توسط خود انبیاء واقع می شود و یکی از مهمترین عبادت هایی که اولیاء الهی دارند همین هدایت و شفاعتی است که در دستگیری از امت خود دارند. لذا اینکه خلقت انبیاء را تشبیه به انبات حاجب در انسان کنیم، به یک معنی کار لطیفی نیست. انبیاء برای نفع ما خلق نشده اند. بلکه خداوند متعال وجود مقدس نبی اکرم را آفریده است و به طفیل ایشان ما را خلق کرده است و به ایشان شأن رسالت و شفاعت هم داده شده است که تنزل کنند و از ما دستگیری کنند و ما را هم برسانند. همه امکانات زمین ممکن است برای ما باشد ولی همه امکانات عالم و سماء و ارض همه ذیل نبی اکرم و اولیاء الهی است.

لذا به این معنی همه پیامبران الهی هم برای نبی اکرم و ماموریت ایشان خلق می شوند. کسی مثل موسی کلیم الله سلام الله علیه ایشان از شیعیان رسول خدا و امیرالمومنین است که در آیه شریفه فرمود: «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ»^۷ که ولو ظاهرش شیعه جناب نوح است ولی روایات به شیعه امیرالمومنین علیه السلام تاویل کرده است که آیند و قابل جمع با هم هست. لذا در روایت بیان شده است که جناب ابراهیم علیه السلام در آن مشاهده ملکوت و عرش مقامات اهل بیت یک به یک به ایشان عرضه شد و بعد ستارگانی را دیدند در حال طواف هستند که این ستارگان همان شیعیان کمل و یاران حضرات هستند که حول آنها هستند و برای آنها خلق شده اند و قمر اهل بیت هستند.^۸

لذا این پیامبران اولوا العزم کسانی هستند که مومنین و شیعیان کمل به حضرت هستند و در عالم ارواح هم مبعوث بودند و سبقت به مقام حضرت داشتند و در آنجا هم توحید را حضرت تعلیم گرفته اند و عهدها و قرارهایی بسته اند. حال در این دنیا هم مامور به نبوت حضرت و حرکت دادن عالم به سمت بعثت نبی اکرم صل الله علیه و آله و سلم و ظهور هستند. لذا کسی مثل جناب موسی برای قوم یهود خلق نشده است بلکه قوم ایشان به تبع خود ایشان است. خلق جناب موسی برای نبی اکرم بوده است نه برای قوم خود. بله ماموریت او برداشتن بار نبی اکرم در قوم خودشان هستند. و این نه فقط در دنیا بلکه در قیامت هم همینطور است؛ واسطه بین قوم و نبی اکرم هستند. الحمدلله...

^۷ - سوره مبارکه صافات آیه ۸۳

^۸ - البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص: ۶۰۰